

## محمدجان شکوری بخارایی

### محفل ادبی صدر ضیا و انقلاب فکری در بخارا

شریف‌جان مخدوم صدر ضیا شاعر، نثرنویس، مورخ تاجیک، م خوش‌صحبت و مهمان‌نوازی بوده، حولی (منزل حیاط‌دار) او به گفته عینی «هر سه سه شب تعطیل - سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه، عادتاً رنگ انجمن شاعرا شعرشناسان، لطیفه‌گویان و شیرین‌کاران را می‌گرفت» (۷-۱۰) آنها ش می‌خواندند، شعر نو یکدیگر را تنقیداً از نظر می‌گذرانیدند، در باره نوشته‌های تار- نویسندگان زمان اظهار عقیده می‌کردند. حولی صدر ضیا «مکتب ادبیات همان دوره» (۷-۲۲۸) و کتابخانه مشهور او برای «طلبه معنی‌جو یک خزینه معلومات بی‌انتهای بود» (۷-۴۵). محفل ادبی صدر ضیا از مسئله‌های اجتماعی زمان دور نبود، بلکه داغ‌ترین این مسئله‌ها را به بررسی می‌گرفت.

بیشترین اهل این محفل «دانشمندان و آزادفکران (آزاداندیشان) همان زمان به شمار می‌رفتند» (۷-۴۵)، وضع زمان را در پرتو آموزه‌های معارف‌پروری احمد دانش روشن می‌کردند.

در سالهای هشتاد سده نوزدهم، عقیده‌های معارف‌پروری احمد مخدوم دانش، دقت همه روشنفکران پیشقدم بخارا را به سوی خود جلب کرده بود. نام احمد دانش در محفل ادبی صدر ضیا اعتبار بزرگ داشت. استاد عینی می‌گوید: «یکی از دوستان او (احمد دانش - م. ش.) که به عقیده من از همه بیشتر به او بهای بلند

می‌داد، شریف‌جان مخدوم بود» (۷-۴۳۸). از این رو، در محفل ادبی صدر ضیا، مسئله‌های ادبیات زمان و شعر و شاعری از دیدگاه روشنگری (معارف‌پروری) احمد مخدوم بررسی می‌گردید. استاد عینی گفته است: «شریف‌جان-مخدوم عاشق اثرهای احمد مخدوم بود» (۷-۴۴۴). آن گاه احمد دانش از دربار رانده شده و خواندن نگاهشته‌های او منع بود. با وجود این صدر ضیا، آثار احمد مخدوم را پیدا می‌کرد، می‌خواند و مطالب آن را در محفل ادبی خود مورد بررسی قرار می‌داد. صدر ضیا پس از وفات احمد دانش، آثار پراکنده او را گردآوری کرد. جمع‌آوری آثار دانش یکی از خدمات تاریخی صدر ضیاست.

سال ۱۸۹۸ یا ۱۸۹۹ میلادی، صدر ضیا یک نسخه از کتاب «نوادر الوقایع» احمد مخدوم دانش را به دست آورد که به قلم مؤلف کتابت شده بود. صدر ضیا رونویس پنهانی آن را به شاعر جوان و خوشنویس شناخته، میرزا عبدالواحد منظم (۱۸۸۷-۱۹۳۴) که از تربیت‌یافتگان خانه خود صدر ضیا بود، سپرد. چون کتابت انجام یافت، صدر ضیا به منظم، عینی و حیرت (۱۸۷۸-۱۹۰۲) فرمود که نسخه نو را با دست خط احمد دانش مقایسه و مقابله بکنند. آنها در حجره‌ای مخفی، این سفارش را اجرا کردند.

عینی سال ۱۹۴۰ تأکید کرده است که پس از خواندن «نوادر الوقایع» احمد دانش، «به من و بعضی شریکانم انقلاب فکری روی داد ... نظر ما به امیر و وزیر، به ملاها و به زندگانی آنروزه، قریب تماماً دیگر شد» (۱-۵۱). تا آن وقت عینی چون احوال زمان را مشاهده می‌کرد، خود را با این بیت بیدل تسلی می‌داد:

زندگی بر گردن افتادست، بیدل چاره چیست؟

شاد باید زیستن، ناشاد باید زیستن!

هنگامی که «نوادرالوقایع» را خواند، چنان که در کتاب «یادداشتها» می‌گوید، در باره «احوال فلاکت اجتماعی» آخر قرن نوزده به این اندیشه آمد: «این احوال را اصلاح کردن لازم است، مادام که من اصلاح کرده نمی‌توانم، از وی نفرت کردن ضرور است» (۴۴۵-۷).

چنان که می‌بینیم، عینی و همکاران او دست‌پرورده مکتب روشنگری احمد دانش می‌باشند، نفوذ آموزه‌های او نخست به واسطه محفل ادبی شریف‌جان مخدوم صدر ضیا و بعد بی‌واسطه از آثار احمد دانش گذشته، آنها را به راه معارف‌پروری و اصلاحات‌طلبی روان کرده است.

عینی از تأثیر آثار احمد دانش، بیشتر جنبه اجتماعی تعلیمات معارف‌پروری او را تأکید نموده است. وی در آخر عمر در «یادداشتها» می‌گوید: «دایره نظر و مطالعه من آن وقتها بسیار تنگ بود. بسیار جاهای «نوادرالوقایع» را که به نجوم، فلسفه و تصوف عاید بودند، نمی‌فهمیدم» (۴۴۵-۷). از این رو، وی اول به جنبه‌های اجتماعی نظریات احمد دانش بیشتر دقت می‌کرد. اما بعداً به دیگر رشته‌ها نیز توجه کرده است. در آن پاره که عینی در باره احمد دانش سال ۱۹۲۱ م. در کتاب «تاریخ انقلاب بخارا» نوشته بود، در بعضی قسمتها، به مشغولیت احمد دانش به الهیات و فلسفه اسلامی نیز تأکید شده است: «به علمهای دینی، قرآن، حدیث، به شعر و ادبیات، به تاریخ و ترجمه احوال و به دیگر جزئیات علمها مهارت پیدا کرده بود».<sup>۱</sup> پس از چهار سال دیگر - سال ۱۹۲۶ م. عینی نوشته است: «احمد کله (یعنی احمد دانش که به سبب کله‌کلانی و بزرگ‌مغزی چنین لقب گرفته بود-م.ش.)، چنان که آثارش دلالت می‌کند، در محیط بخارا به انقلاب علمی، ادبی، اجتماعی و سیاسی رهبر به شمار می‌رود».<sup>۲</sup> نخست باید بگوییم که در این جا، «انقلاب علمی»

پیش همه ذکر شده و این شاید نشانه آن باشد که عینی برای جنبه علمی بازجستهای دانش بیشتر اهمیت قائل است. ثانیاً، این جا، از جنبه‌های گوناگون جنبش روشنگری معارف‌پروری یاد شده است که در حقیقت جریانی گسترده بود و همه عرصه‌های زندگی را در بر گرفته، خواهان دگرگونی کلی در جامعه بودند. با تأکید باید گفت که نیت اصلاحات معارف‌پروری در همه ابعاد بنیاد معنوی داشت. آن «انقلاب فکری» که به عینی رو آورد نیز، تنها دگرگونی در عقیده‌های اجتماعی و سیاسی نبوده، در اندک مدتی، اساس معنوی شخصیت او را فرا گرفت. از فعالیت بعدی عینی معلوم می‌شود که از ابتدای درونمای معنوی عقاید احمد دانش، در افکار عینی نقشی ناستردنی گذاشته بود.

آن دگرگونی کلی و قطعی معنوی که این جوانان را به سوی جنبش فداکارانه معارف‌پروری رهنمون ساخت، از کتاب بزرگ احمد دانش «نوادرالوقایع»، به شرافت صدر ضیا و اشتیاق اهل محفل ادبی او حاصل آمد. از شرافت محفل ادبی صدر ضیا، در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ م. بسیاری از ضیائیان تاجیک بهره برده‌اند.

محفل ادبی صدر ضیا برای شکل‌گیری رویه‌های تازه ادبی، چنان که برای تشکل سبک تازه در ایجادیات صدرالدین عینی، محمدصدیق حیرت، احمدجان ابوسعیدزاده حمدی، عبدالواحد منظم و دیگران که صدر ضیا در تذکره منظوم خود - «تذکار اشعار» - شعر آنها را «شعر نو» نامیده است، نقشی مؤثر داشت.

برای فهمیدن این که محفل ادبی صدر ضیا در پیدایش روشهای تازه ادبیات فارسی تاجیکی آغاز سده بیست اهمیت ویژه داشته، کافی است بگوییم که استاد عینی در «یادداشتها»ی خود چنین گفته محمدصدیق حیرت را آورده است که:

«شریف‌جان مخدوم، فاضل مشهور زمان ما بوده، حولی او مکتب ادبیات همین دوره است» (۷-۲۲۸). بسیاری از ادیبانی که تحوّل ادبیات معارف‌پروری تاجیکی وابسته به جولان قلم آنها بود، از همین «مکتب ادبیات دوره» درس آموخته‌اند. برخی چون عینی، منظم، حمدی با شرکت در مجلس‌های ادبی از این «مکتب ادبیات» بی‌واسطه تعلیم گرفته‌اند، برخی بدون شرکت بی‌واسطه، گویا «از راه دور» به این دولت رسیده‌اند.

محفّل ادبی صدر ضیا از چند راه «مکتب ادبیات دوره» شد. یکی از این راهها، بررسی شعر نوین اهل محفل و شاعران بیرون از آن بود. شعر وقت در محفل ادبی صدر ضیا با بینش انتقادی مورد بررسی قرار گرفته، موافق خواسته‌های زمان تحلیل و ارزیابی می‌گردید. بی‌شک چنین تحلیل عبرت‌آموز، برای گشایش فکر و پرورش طبع شاعری اهل صحبت سودمند بود. به ویژه، با هم خواندن شعر شمس‌الدین مخدوم شاهین برای بررسی مسئله‌های شعر معاصر سودمند آمد. چنان که استاد عینی می‌گوید، شاهین «هفته‌ای یک بار به آن مجلس‌ها (مجلس‌های منزل صدر ضیا- م.ش.)، اشتراک می‌کرد» (۷-۲۹). پس از آن که شاهین به دربار راه یافت، دیگر به محفل نمی‌آمد، «اما شعرهای شاهین همیشه در آن مجلس‌ها خوانده می‌شدند و هر شعری که او گوید، در روز دوّم گفته شدنش، به آن جا می‌آمد» (۷-۳۹). آشکار است که شاهین به صدر ضیا و به بسیاری از اهل محفل، بی‌نهایت احترام می‌گذاشته و برای آنها شعر می‌گفته است. و به نوبه خود، به گفته استاد عینی «هم‌صحبتان شریف‌جان مخدوم همگی او را به نیکی یاد می‌کردند» (۷-۲۹) و به شوق تمام شعر او را می‌خواندند.

شاهین در دربار خوار شده بود، به خواری و زاری به سر می‌برد و در نظر امیر

عبدالاحد و درباریان جاهل اعتبار نداشت. وی قصیده‌ای که برای مدح صدر ضیا گفته است، از بی‌قدری خود شکایت می‌کند:

نه بر من اعتماد کسی را، نه اعتبار

نه بر من التفات کسی را، نه اختیار

صدر ضیا و محفل او روا نداشت که شاهین خوار و زار باشد. آنها شاهین را از خاک مذلت برداشته، به کرسی عزت نشانده‌اند.

صدر ضیا این قدری‌شناسی و بزرگداشت شاهین را اول در محفل ادبی و پس از چند سال در تذکره «تذکار اشعار» ادا نمود. شاهین در قصیده مذکور از صدر ضیا چنین سپاسگزاری کرد:

محکم بود ارادت تو بر ضمیر من

چونان که سیم در دل سنگ است استوار

شاهین همیشه صید کبوتر کند، ولی

این طرفه، شد کبوتر خلق ترا شکار

این است که صدر ضیا بزرگان زمان را از تعدی جاهل حمایت می‌کرد و آن بزرگان نیز در وصف او سخنهایی گفته‌اند.

شعر شمس‌الدین شاهین از نمونه‌های عالی شعر فارسی تاجیکی پایان سده نوزده است. اگر چنین شعری در «مکتب ادبیات دوره»ی به اصطلاح «کتاب درسی» آمده باشد، بی‌گمان آن مکتب را دانشگاه عالی ادبی باید دانست. آموزگار این دانشگاه، خود صدر ضیا بود. جوانان پایان دهه هشت سده نوزده و دهه نه آغاز سده بیست، در چنین دانشگاه عالی از چنین آموزگاری که به گفته حیرت و عینی «فاضل مشهور زمان» بوده است، درس می‌گرفتند.

دیگر راه آموزش در «مکتب ادبیات دوره» خواندن شعر شاعران کلاسیک بوده است. اهل محفل از شعر کلاسیکان معیارهای ادبی می‌جستند و چون پیدا کردند، به بررسی می‌کشیدند. استاد عینی در «یادداشتها» نوشته است که صدر ضیا «دیوانهای کلاسیکها و کتابهای حکایه را بسیار مطالعه می‌کرد و جاهای فوق‌العاده دلچسپ آنها را به من و میرزا عبدالواحد (منظم-م.ش.) شرح داده، به ذوق خود ما را هم شریک می‌نمود. بعضاً کتابها را به ما خوانانده، خطاهایمان را اصلاح می‌کرد و جاهای نفهمیدگی ما را ایضاح داده می‌فهماند» (۷-۴۵). استاد عینی علاوه بر اینها در رساله «مختصر ترجمه حال خودم» باز نوشته است که شریف‌جان مخدوم «گاه‌گاه شاهنامه برین (مثل شاهنامه)، بعضی کتابها را به ما (یعنی به عینی و منظم-م.ش.) خوانانده، خود گوش می‌داد، جاهای غلط‌خوانده ما را تصحیح می‌کرد و جاهای ما نمی‌فهمیدگی را ایضاح می‌داد» (۱-۳۳).

پیداست که «درسهای» «مکتب‌خانه»ی صدر ضیا از عادی‌ترین عنصرهای سواد ادبی تا پیچیده‌ترین مسئله‌های درک متن کلاسیکی را فرا گرفته بود. جوانان هم سواد ادبی می‌گرفتند، هم به بررسی مسئله‌های دشوار ادبیات کلاسیکی تجربه می‌پرداختند و هم با بررسی شعر شاهین و دیگر معاصران، با روند ادبی روز همراه می‌شدند. معلوم می‌شود که آن «درسه‌ها» و آن صحبتها از هر جهت بغایت متنوع، خوش‌مضمون و آموزنده بوده‌اند. این به آن معنی است که به گفته عینی، در مجلس‌های صدر ضیا «خزینة دانش کس از لفظ و معنی پُر می‌شد» (۷-۴۵).

از احتمال دور نیست که آن جا رویه‌های تازه شعر تاجیکی، آن چه که صدر ضیا در «تذکار اشعار» (شاید در تحریر دوم آن) «شعر نو» نامیده است، نیز مطرح شده باشد. اگر چه در پایان دهه هشت سده نوزده برای بررسی مسئله «شعر نو»،

شاید زمینه هنوز کم بود یا نبود، در پایان قرن نوزده و آغاز قرن بیست، چنین زمینه‌ای گسترش یافت و نمونه‌های «شعر نو» در «تذکار اشعار» صدر ضیا (که تألیف آن از سال ۱۹۰۴م. آغاز یافت) جایگاهی ویژه یافت. مادام که «شعر نو» در «تذکار اشعار» مرکز توجه قرار گرفته، ممکن است که در محفل صدر ضیا نیز دقت را به خود جلب کرده باشد. به هر حال، صدرالدین عینی که برجسته‌ترین سراینده «شعر نو» در دو دهه اول سده بیست است، از «درسخانه» ادبی صدر ضیا برآمده باشد.

از چند جهت می‌توان گفت که محفل ادبی صدر ضیا، به مکتب ادبی معارف‌پروری تبدیل شده بود که شکل‌گیری ذوق و سلیقه زیباشناختی (استتیک) جوانان را به سمتی که سازگار با مرام و مسلک نو زمان و خواسته‌های جریان معارف‌پروری باشد، روانه می‌ساخت و برای تقویت روندهای ادبی تازه و امیدبخش مساعدت می‌کرد. از این رو باید بگوییم که صدر ضیا در محفل ادبی خود، با این که محفل او «مکتب ادبیات دوره» شد، برای تکوین ادبیات معارف‌پروری تاجیکان در آغاز سده بیست، خدمت کرده و به شکل‌گیری برخی از ویژگیهای آن کمک نموده است. محفل ادبی صدر ضیا نفوذ اندیشه معارف‌پروری را در جامعه گسترش داد، با پرورش آزاداندیشان جوان فعال (عینی، حمدی، منظم و برخی دیگر) برای گسترش معارف‌پروری در دو دهه آغازین سده بیست، به عنوان یکی از عوامل نیرومند امکان فراهم آورد.

استاد عینی در «یادداشتها» در باره اهمیت مجلس‌های منزل صدر ضیا می‌نویسد: «من می‌توانم گویم که ماتریالهای ابتدایی، لیکن مهم ادبی خود را از آن حولی گرد آورده‌ام» (۷-۱۰). کمینه این گفته استاد عینی را به آن معنی فهمیدم، که



آن چه را که برای پرورش شخصیت او به عنوان یک ایجادکار و روشنگر نامی اهمیت داشت، نخست محفل ادبی صدر ضیا برای او فراهم کرده بود. از این رو، عینی صدر ضیا را «اولین تربیت‌گر معنوی خود» (۷-۵۰) نامیده بود. برخی از جوانان دیگر نیز حق داشتند چنین بگویند.

استاد عینی آن نقش بارز را که صدر ضیا در پرورش آزاداندیشان پرخاشگر و جسور، در تحوّل معارف پروری و گسترش آن و در شکل‌گیری ادبیات جدیدیه دو دهه آغازین سده بیست داشته است، به نظر گرفته، با کمال قاطعیت گفته است: «شریف‌جان مخدوم، بی‌شبهه از جمله معارف‌پروران و ترقی‌خواهان زمان خود بود» (۷-۴۴).

همین است نتیجه‌گیری اساسی استاد عینی از آن همه معلوماتی که در باره صدر ضیا در نگاهته‌های خود آورده است.

صدر ضیا گویی مبلغ فرستاده احمد دانش بود که سفارش او را اجرا می‌کرد و مردم را به پیروی از او و عملی کردن آموزه‌های وی دعوت می‌نمود.

\* \* \*

در سده ۱۹ میلادی، به ویژه در نیمه دوم، منغیتیّه در جنگ روسیه سخت شکست خورد، کشور مطیع مستملکه‌داران، خراب و خلق بینوا گردید و جور و ستم به اوج اعلی رسید. خلق از دست ستمگران به داد آمد و احمد دانش با آواز بلند اعلام داشت که «امیر خون خلق خویش می‌خورد».<sup>۴</sup>

چنین اعلامیه‌های احمد دانش، دعوت به مبارزه بود و ضیائیان غیور برای مبارزه قامت راست کردند. آنهایی که در محفل ادبی صدر ضیا گرد آمدند، از جمله همین پرخاشگران و معارف‌پروران فعال فداکار بودند. صحبتها و مباحثه‌هایی که در این گردآمدها خیلی به تندی می‌گذشت، یک پدیده از تلاش و پرخاش روشنفکران

معارف‌پرور بود که با دعوت احمد مخدوم شروع شد. منزل صدر ضیا به یکی از مراکز روشنگران فعال و مبارزان ضد ظلم و ستم تبدیل شد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۹ و دو دههٔ اول سدهٔ ۲۰، مردمی که آنها را «حقگو» نامیدند، زیاد شدند. آنها شاید خیلی زیادتر از دوره‌های پیش بودند. هر اندازه که ستم و تعدی بیشتر می‌شد، شمار حق‌گوها افزایش می‌یافت. آن حق‌بینها که در هر شرایطی، در هر مورد موافق با جسارت حقیقت را می‌گفتند، آنهایی که به عدالت‌جویی و افشاکاری جرأت و جسارت داشتند، حق‌گو نام گرفته، در میان مردم معروف بودند. ما در فوق برخی از آنها را نام بردیم: عیسی مخدوم عیسی، داملاً عبدالشکور آیت و صدر ضیا، میرزا حیّت صهبا از آن جمله‌اند. یکی از علل تبعید عبدالشکور آیت- پدر صدر ضیا، همین حق‌گویی او بوده است. امیر مظفرخان (۱۸۶۰-۱۸۸۵ م.) «چند نفر ملای دیگر را نیز به طرفهای دوردست نفی (تبعید) م. ش. کرده به همان جا کارشان را تمام کنانید» (۱۰-۹۶)، یعنی آنها را به قتل رساند. استاد عینی این را گفته و افزوده است: «از این واقعه‌ها ملایانی که در حق‌گویی به مقابل امیر شهرت داشتند، مثل مفتی عنایت مخدوم، شریف مخدوم معتصم و عیسی مخدوم در بیم افتاده، از بخارا فرار کرده، ترک دیار نمودند» (۱۰-۹۶). استاد عینی جسارت کم‌نظیر معتصم را در «یادداشتها» تصویر کرده است که در عدالت‌جویی، دل شکوربیک «دزد» را توانایی بخشیده بود («یادداشتها»، ق، ۳، ب. «شریف مخدوم معتصم و شکوربیک «دزد»). در «یادداشتها» بعضی حق‌گوهای دیگر و مبارزهٔ قهرمانانهٔ آنها، چنان که حاجی مخدوم، خود عینی، حامدخواجهٔ مهری و میرزا ابراهیم صبحی که هر سه هجویهٔ مشهور «غوله‌دنگا، بر سر زین می‌نشینی خوک‌وار» را نوشته‌اند (۷-۳۳۵)، به تفصیل آمده است.

در نیمه دوم سده ۱۹م. نخستین حق‌گوی سخت‌گو، احمد مخدوم دانش بود. جسارت او از نگاشته‌های او نمودار بوده، در همین مقاله برخی از نمونه‌های آن را خواهیم دید. پس می‌توان گفت، معارف‌پروری تاجیکی از آغاز سخت‌گویی داشت. ناترسی و بی‌باکی احمد دانش، چون نمونه عبرت خدمت و بعضی روشنفکران را دلیر کرد. به جز آن که داملاً عبدالشکور آیت و صدر ضیا خود حق‌گو بوده‌اند، چندی از حق‌گویان شهیر وقت در محفل ادبی صدر ضیا از فعالان به شمار می‌آمدند. استاد عینی در آغاز بخش سوم «یادداشتها» برخی از فعالان محفل صدر ضیا را نام برده است که عبارتند از: ملا نذرالله لطفی، عبدالمجید ذوفنون، یحیی‌خواجه، صادق‌خواجه گلشنی، حامدبیک حامد، عبدالله‌خواجه تحسین، ملا برهان مشتاقی بسمل، قاری عبدالکریم آفرین «دوزخی»، میرزا عظیم سامی بوستانی، ملا رحمت سرتراش، عزیزخواجه عزیز- جملگی یازده نفر. اینها کسانی هستند که استاد عینی از سال ۱۸۹۱م. در محفل صدر ضیا با آنها آشنا شد. چند تن دیگر در آن مجلس‌ها غیابی ستایش می‌شدند. چنان که میرزا حیّت صهبا، شمس‌الدین شاهین، احمد مخدوم دانش. سپس استاد عینی همه اینها را با اندکی تفصیل معرفی کرده و از سرگذشت آنها چیزهایی حکایت نموده است؛ گاهی هم گویی حالنامه و زندگینامه کوتاهی نوشته است. از این حالنامه‌ها آشکار می‌گردد که بیشترین اهل محفل صدر ضیا، از جمله حق‌گویان بوده‌اند. منزل صدر ضیا جای گردآمد ضیائیان آزاداندیش و جسور حق‌گو بوده است. در صحبت آنها از بدکرداریهای رهبران حکومت و منصب‌داران کلان، یعنی از احوال و اطوار آنهايي که «امیر خون خلق خویش از دست آنها می‌خورد»، سخن می‌رفت. چنان که عبدالمجید ذوفنون از شاگردان احمد دانش بوده، محفل صدر ضیا را با مجلس‌های منزل احمد دانش پیوسته بود، از امیر و درباریان او

سخن گفته، «کردارهای بد آنها را بررحمانه گشاده می‌پرتافت» (۷-۱۱). ذوفنون خود را به دیوانگی زده بود و صدر ضیا گفته است:

«دیوانگی ذوفنون ساخته است و گرنه خود او دانشمند همه‌فهم است. اما او

برای از طرف امیر بازخواست نشدن، خود را به دیوانگی زده می‌گردد» (۷-۱۲).

دیگر از اهل محفل صدر ضیا که نیز خود را دیوانه وانمود می‌کرد،

یحیی‌خواجه بود. اما چنان که استاد عینی می‌گوید «دیوانگی» یحیی‌خواجه «فعالانه

و باغیرتانه بود» و «ملاهای کلان رسمی و درباریان کلان هر گاه او را در راهی و

کوچه‌ای بینند، به پس‌کوچه‌ای درآمده رفته، خود را از وی پنهان می‌کردند، تا که

حقارت‌های (دشنامهای) او را نشنوند» (۷-۱۲). یحیی‌خواجه، باری ملاّی کلانی را به

نام قاری سمیع که «فرببگرتترین فرببگران و مال مردم خورترین حرام‌خواران بوده

است»، سخت فاش و در میان مردم شرمنده کرد (۷-۱۳). بار دیگر یحیی‌خواجه نزد

ملاّ بدرالدّین قاضی کلان که پس از امیر و وزیر شخص سوّم امارت و یکی از

سخت‌ترین ستمگران زمان بود، درآمده، با او «صحبت» آراسته، گناهای او را بی‌ابا

به رویش می‌کشد: «تو امروزها در بخارا از امیر هم کلاتر می‌باشی، اختیار مُرده و

زنده همه مردم مملکت بخارا در دست توست، تو خواهی کسی را می‌سوزی و

خواهی کسی را می‌سازی و هیچ کس به تو چون و چرا گفته نمی‌تواند» و هکذا (۷-۱۴).

روزی یحیی‌خواجه در خانه صدر ضیا، جوهره‌بیک عرب‌اف را که از کلاترین

ثروتمندان بخارا و میلیونر بود، دیده با او نیز «صحبت» کرد، او را حرام‌خوار گفت

و یک بیت بیدل را به یاد آورد که این است:

کیسه هیچ کس ندید پری      تا نکرد اختیار کیسه‌بری

چنین رفتار و گفتار یحیی‌خواجه و ذوفنون که عیب حکومت داران منصب

داران، بدکرداران، مردم‌آزاران را فاش می‌کردند، به رویشان می‌گفتند و برای این خود را به دیوانگی زده بودند، یکی از انواع همان حق‌جویی است که خیلی اوج گرفته بود. بی‌شک صحبت‌های محفل صدر ضیا نیز مانند گفته‌های مذکور آنها بود.

یکی از حق‌گویان جسور، شاعر مشهور میرزا حیث صهبا بوده است. صهبا در محفل ادبی صدر ضیا شرکت نداشته است، ولی در صحبت‌ها، او را یاد می‌کرده‌اند. چون از دلیری و جسارت مبارزان راه عدل و انصاف صحبت می‌کردند، مثلاً، می‌گفتند که صهبای عملدار (میراب شهررود و میرشب بخارا) «همیشه کمبودهای دربار امیر را فاش می‌کرده است، حتی بعضاً در حضور امیر از حق‌گویی باز نمی‌ایستاده است» (۷-۲۷). استاد عینی به این مناسبت این دو بیت صدر ضیا را که در «تذکار اشعار» در باره میرزا حیث صهبا گفته است، ذکر می‌کند:

به اظهار حق آشکار و نهان      ندارد حذر از کهان و مهان  
به حدی که در پیش شه زین نسق      کند دائم‌ان نشر اعلان حق

صهبا به سبب این حق‌گویی‌ها چند بار جزا دیده و عاقبت چنان که صدر ضیا در «روزنامه»ی خود آورده است، سال ۱۹۱۸م. وی را به قبادیان بدرغه (تبعید) کردند و به دست ازبکان آن جا وحشیانه به قتل رسانیدند.<sup>۵</sup>

خود صدر ضیا نیز چنان بود که گاه رو به روی امیر ایستاده و راست به چشمان او نگریسته، سخن حق می‌گفت و چنان که پایین‌تر خواهیم دید، عاقبت کار او تقریباً مانند صهبا شد.

یکی از جسورترین حق‌گویان، داملاً اکرام (مفتی اکرامچه) بود که همیشه به حکومتداران و علمای منفعت‌جو و ملاحای جاهل دست به گریبان بوده است. او از نزدیکترین دوستان صدر ضیا و هم‌تقدیر او بوده، در این باره نیز بعداً سخن خواهیم

راند.

در محفل صدر ضیا دیگر نوع حق‌گویی نیز نماینده داشته است. یکی از این گونه‌ها، نوشتن آثار ادبی و علمی، با اظهار عقیده‌های مخالف سیاست روز و اوضاع زمانه بود. چنان که میرزا سامی که از اهل محفل صدر ضیا بود، اثرهای خود «تحفه شاهی» و «دخمه شاهان» را که دوّمی تکمله اثر همانام میرزا صدیق منشی- برادر خودش بود، «با روح مخالفت‌کاری و تنقید دربار نوشته است» (۷-۲۵).

استاد عینی آنهایی را که «گل سر سبد مجلس‌های شریف‌جان مخدوم» بودند، یک یک یاد کرده، و خلاصه کرده است که «هر کدام آنها، کم یا بیش نسبت به ساخت زمان خود ناراضیگی داشتند که این خصوصیت آنها هم به من بی تأثیر نمانده بود» (۷-۲۶).

در اینجا، باز هم بار دیگر اهمیت محفل صدر ضیا برای پرورش جوانان گشاده‌فکر و آزاداندیش تأکید شده است. از جمله صدرالدین عینی، میرزا عبدالواحد منظم، احمدجان مخدوم حمدی، حامدخواجه مهری و چند جوان دیگر که پس از چند سال از فعال‌ترین معارف‌پروران تاجیک (جوان‌بخاریان، ترقی‌خواهان، جدیدان) شدند، در همین محفل ادبی صدر ضیا و در همین مرکز حق‌جویی تربیت شده بودند.

خلاصه که محفل ادبی صدر ضیا، نه تنها «مکتب ادبیات همان دوره» (۷-۲۲۸)، بلکه یکی از مراکز رشد حق‌گویی نیز بوده است. حق‌گویی نوعی از اعتراض اجتماعی، یک نوع ویژه آزاداندیشی و مخالفت و مقاومت اجتماعی و سیاسی بوده که محفل صدر ضیا در تقویت و گسترش آن نقشی داشته است.

حق‌گوی اوّل، احمد مخدوم دانش بود. با اطمینان توان گفت که هم نیشنی و

هم‌صحبتی با احمد دانش، برای صدر ضیا میسر نگردیده است، لیکن محفل ادبی صدر ضیا با مجلس‌های منزل احمد دانش رابطه بی‌واسطه داشته است. بسیاری از اهل محفل صدر ضیا، در مجلس‌های احمد دانش نیز شرکت داشته‌اند. چنان که استاد عینی گفته است که ذوفنون «از شاگردان احمد دانش بوده، فکر و چشم او در صحبت احمد مخدوم گشاده شده بود» (۷-۱۱). استاد عینی باز می‌گوید: «یحیی‌خواجه از دوستان نزدیک احمد مخدوم دانش (احمد کله) بوده، از هم‌صحبتان دائمی او به شمار می‌رفت» (۷-۲۰). یعنی دوستان و هم‌صحبتان احمد دانش، دوستان و هم‌صحبتان صدر ضیا بوده، روحیه مجلس‌های احمد دانش را به محفل صدر ضیا آورده بودند. صادق‌خواجه گلشنی «با احمد مخدوم دانش هم‌گذر (هم‌محله) بوده، هفته‌ای چند بار به صحبت او می‌رسیده است» (۷-۲۱). حامدبیک حامد که از فعالان محفل صدر ضیا بود، نیز از آن جمله است، «طالع او را به هم‌صحبتی احمد مخدوم دانش رسانیده است که از آن جا یک آدم آزادفکر شده رسیده است» (۷-۲۳). او همین آزادفکری را به محفل صدر ضیا آورد و اینجا «در صحبتها، بیشترین ورد زبان او نقل مجلس‌های احمد مخدوم بود» (۷-۲۳). عبدالکریم آفرین «دوزخی» نیز از شرکت‌کنندگان مجلس احمد مخدوم دانش بوده است (۷-۲۴). میرزا عظیم سامی «از دوستان نزدیک احمد مخدوم دانش بوده، در زمان زنده بودن او، هیچ نباشد، هفته‌ای یک بار به صحبتش می‌رفت» (۷-۲۵).

این است که محفل صدر ضیا، ماهیتاً با مجلس‌های احمد دانش نزدیک بوده و می‌توان گفت که موضوع صحبت‌ها در محفل صدر ضیا و مجلس احمد دانش یکی بوده، در این صورت می‌توان پی برد که گاه صحبتی از خانه احمد مخدوم آغاز شده، در منزل صدر ضیا دوام می‌یافت و گاهی برعکس. بعضی از اهل مجلس از منزل

احمد دانش برآمده، به منزل صدر ضیا می‌آمدند و با همان روحیه‌ای که هنگام آمدن داشتند، صحبت را ادامه می‌دادند. از بسیاری جهات، محفل صدر ضیا، ادامهٔ مجلس احمد مخدوم بود.

به این طریق، حق‌گویی که احمد دانش بدان مضمون بلند اجتماعی و رنگ معارف‌پروری داد، گسترش یافت و نیرو گرفت. آن معارف‌پروری که احمد دانش آغاز نهاد، با جمع آمدن ضیائیان پیش قدم به گرد او توانایی مضاعف یافت و به یک جریان نیرومند تبدیل شد. رسالت تاریخی محفل ادبی صدر ضیا این بوده است که جسارت حق‌گویی، معنویت‌گستری معارف‌پروری و پرخاش اجتماعی را که احمد مخدوم با قاطعیت تمام به میدان آورد، استوار کرد و برای نفوذ معارف‌پروری در جامعه مساعدت نمود. البته، رویهٔ انتقادی و فرهنگ‌گستری اهل محفل صدر ضیا شاید به آن ژرفای فلسفی اعتراض اجتماعی و به آن شناخت فلسفی زمان که در آثار احمد دانش می‌بینیم، شاید نتوانست برابر شود و به سطح بلند احمد دانش برسد، ولی رسالت تاریخی خود را به خوبی اجرا نمود. از آن جهت که آموزه‌های احمد دانش در جامعه بیشتر ریشه دواند، محفل ادبی صدر ضیا از عوامل اساسی بود.

آکادمیک باباجان غفوراف چنین تأکیدی دارد: «باید قید کرد که جنبش جدیدان بخارا، یگانه جریان اپوزیسیونی در حدود امارت بود». این تأکید به دو دههٔ نخست سدهٔ بیست میلادی دخل دارد که به عقیدهٔ ما، آن را به معارف‌پروری احمد دانش و آخرین ربع سدهٔ نوزده میلادی نیز می‌توان تعمیم داد. به یاد آوریم که استاد عینی خیلی پیشتر از باباجان غفوراف - سال ۱۹۴۰م. در رسالهٔ «مختصر ترجمهٔ حال خودم» در بارهٔ سالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲م. گفته بود که اهل مجلس‌های منزل صدر ضیا «همیشه یک نوع حرکت‌های اپوزیسیونی نشان می‌دادند» (۱-۳۳).



این تعبیر عینی، آن تأکید ب. غفوراف را تقویت می‌کند. در حقیقت، اعتراض اجتماعی احمد دانش و پیروان او، از جمله اهل محفل صدر ضیا، اعتراضی نیرومند و نیرویی مخالف فعال بود. به عقیده ما، ارزیابی معارف‌پروری به عنوان یک جریان نیرومند مخالف که آکادمیک ب. غفوراف و نیز پروفیسور ا. س. برگینسکی تأکید کرده بودند، خیلی مهم است و ماهیت اجتماعی و سیاسی معارف‌پروری را بهتر نشان می‌دهد. معارف‌پروری، نه تنها در آغاز سده بیست میلادی (دو دهه نخست آن)، بلکه از اوان پیدایش، از نخستین جستارهای معنوی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی احمد دانش، به جریانی مخالف تبدیل شد. از جمله فعالیت اهل محفل ادبی صدر ضیا، جسارت در حق‌جویی و مبارزه ضد ستم اجتماعی که آنها طرق گوناگونی پیش گرفته بودند، کم و بیش تیشه به ریشه استبداد زمان می‌زد. نه تنها محفل صدر ضیا، بلکه بعضی از آثار او، چنان که «تذکار اشعار» نیز روحیه مخالفت‌کاری داشت. آرمان‌های معارف‌پروری از اندیشه بشردوستی سرچشمه گرفته، آن ساختار و نظام اجتماعی را که با ستم و استبداد بنیان شده، رد می‌کرد و از اینجا، مخالفت سیاسی معارف‌پروری آغاز می‌یابد.

افزون بر این، مخالفت معارف‌پروری در برخی موارد، تا اندازه‌ای صبغه ملی به خود می‌گرفت. برخی از اندیشه‌های احمد دانش، به ویژه در کتاب او «رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتی» گاهی آشکارا آهنگ ضدترکی به خود گرفته است. زیرا در جنگ بخارا و روسیه (۱۸۶۷ م.) منغیتیان سخت شکست خوردند، سمرقند به تصرف روسیه درآمد، کشور خراب و خلق بینوا شد. احمد دانش این همه را چنین قلمداد کرده است: «سرپوش از کرسانک (بشقاب؛ کنایه از کاسه سر) ازبک برداشته و مس پیرایه سر و ریش آنها نمایان گشت».<sup>۷</sup> در اینجا،

سرزندی است که به انتساب قومی منغیتی اشاره دارد. مقابلهٔ مردم ستمکش و روشنفکران با ظلم و ستم، گاه تا درجه‌ای به مقابله با ستم قومی و ظلم ملی تبدیل می‌گردد و به تلاش ملی آزادی‌خواهی نزدیک می‌شد. از جمله احمد دانش گفته است: «به سبب آن که مردم از بک در امور دولتی تداخل یافته، جهت بی‌ضابطگی سلطنت شده، هر چه از هر جا یافته‌اند، متصرف و مالک شده، شعله از چراغ بیوهزن و نان از انبار قاق (خشک) دزدیده‌اند»<sup>۲</sup>. آشکار است که این جا سخن نه تنها از ستم اجتماعی، بلکه بیشتر از ستم قومی می‌رود<sup>۱</sup>.

حق‌گویی جسورانهٔ معارف‌پروران پایان سدهٔ ۱۹ میلادی و آغاز سدهٔ ۲۰ میلادی پدیده‌ای از بشردوستی فعال است که سنت‌های فعال اجتماعی چندین عصر پیش را که در زمان مبارزهٔ ضد استیلاگران بیشتر اوج می‌گرفت، ادامه داده است. بشردوستی فعال، به ویژه در آثار سعدی به درجهٔ بلند رسیده است:

سعدیا، چندان که می‌دانی، بگو!  
 حق نشاید گفت الا آشکار!  
 هر که را خوف و طمع در بار نیست  
 از ختا باکش نباشد نیز او را از تثار

چنان که آشکارگویی جسورانهٔ سعدی، بخشی از مبارزهٔ ضد استیلاگران تاتار و مغول نیز بود، سخت‌گویی‌های احمد دانش و پیروان او، از جمله اهل محفل صدر ضیا نیز جنبهٔ ملی داشت و به مقابله با ستم قومی منغیتی نیز روانه گردیده بود. بشردوستی فعال ادبیات کلاسیکی فارسی- تاجیکی در دوران معارف‌پروری، مهمترین عامل در مبارزهٔ ملی آزادی‌خواهی تاجیکان و پرخاشی با ستم اجتماعی بود. این نکته، دعوی رحیم مساف را که گویا ضیائیان بخارا همه مطیع و فرمانبردار

منغیتیان و ملت‌فروش و خائن بودند، قطعاً رد می‌کند.<sup>۱۰</sup>

مبارزه بر ضد سیاست حکومت داران منغیت و دست‌نشانده‌های آنها در محفل ادبی صدر ضیا نیز شدت داشت، ولی شاید جنبه ملی این مبارزه از طرف مبارزان هنوز عمیقاً درک نشده تأکید نگردیده بود، اما چون اساس معارف‌پروری بر پایه اندیشه ملی قرار داشت و راههای رستگاری ملی را جستجو می‌کرد، در شرایط امارت بخارا که ۷۵ درصد جمعیت آن تاجیکان بودند، طبیعی است که نمی‌توانست از پرخاش ملی مردم تاجیک بیرون بماند.

\* \* \*

صدرالدین عینی که مدتی در منزل صدر ضیا زیسته، او را پدر معنوی و «اولین تربیتگر معنوی خود» (۷-۵۰) دانسته است. میرزا عبدالواحد منظم، که نیز از تعلیم‌دیدگان محفل ادبی صدر ضیا بود و چند سال در منزل او به سر برده و همچنین چند جوان دیگر، پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵م. فعالیت عملی فرهنگ‌گستری خود را آغاز نمودند و ۱۰ شوال ۱۳۲۶ ق. / ۴ اکتبر ۱۹۰۸م. در بخارا مکتب اصول جدید تأسیس نمودند که برنامه و طرز آموزش و پرورش در آن به کلی نو بوده، کودک در مدتی اندک - پنج یا شش ماه - خواندن و نوشتن می‌آموخت و پس از آن با مبانی علمی همچون جغرافی، حساب، تاریخ و غیره آشنا می‌شد. از جوانان، احمدجان حمدی (۱۸۸۴-۱۹۴۶م.)، حامدخواجه مهری (که سال ۱۹۱۸م. به دست جلادان امیر کشته شد) و چند نفر دیگر با این جریان همراه شدند. آنها همان سال، به نام «شرکت بخارای شریف» سازمانی سهامی تأسیس کردند که برای مکتب نو کتابهای درسی چاپ می‌کرد. سال ۱۹۱۰م. جمعیت مخفی «تربیه اطفال» تشکیل شد که مکتبهای اصول جدید تأسیس می‌کرد. آن گاه که امیر بخارا با اغوای علمای مرتجع این مکتب را بست، سازمان «تربیه اطفال»، مکاتب

مخفی تأسیس کردند و کودکان و نوجوانان را برای تحصیل به کشورهای دیگر اعزام می‌کرد. این سازمان در سال ۱۹۱۲م. روزنامه‌ای به نام «بخارای شریف» چاپ کرد که نخستین روزنامه فارسی تاجیکی ماوراءالنهر است. مقصد اساسی آن سازمان مخفی، اصلاح مکتب و مدرسه، به فرهنگ نو زمانی رساندن ملت، از عقب‌ماندگی و در بستگی فنودالی برآوردن کشور و به راه ترقی داخل نمودن آن بود. جوانانی که به راه فرهنگ‌گستری و معارف‌پروری عملی درآمدند، جوان‌بخارایی یا ترقی‌خواه و یا جدید نام گرفتند. حرکت جدیدان و ادبیات جدید در سمرقند که روسها از بخارا جدا و به ترکستان روسیه الحاق کرده بودند، بیشتر گسترش یافت. در خجند و استروشن که نیز جزئی از ترکستان روسیه محسوب می‌شد، معارف‌پرورانی آغاز به فعالیت نمودند.

شریف‌جان مخدوم صدر ضیا، در جنبش جدیدان بی‌واسطه شرکت نداشت، لیکن جدیدان همیشه از دستگیری او برخوردار بوده‌اند. به گواهی صدرالدین عینی، تأمینات مادی سازمان «تربیه اطفال» را چند نفر معارف‌پروران به عهده گرفته بودند که صدر ضیا یکی از آنها بود و هر ماه پنهانی، مبلغی معین به عنوان اعانه می‌داد.<sup>۱۱</sup> پس‌دایی صدر ضیا سعیدجان مخدوم نظمی شاعر نیز، پنهانی کمک مادی می‌کرد (وی سال ۱۹۱۸م. گذشته شد). صدر ضیا در نخستین سال تأسیس مکتب ترقی‌خواهان، فرزند خود ظریف را به این مکتب فرستاد و با این کار، اعتبار مکتب اصول نو را بالا برد. چون مکتب تازه‌فکران نخستین بار بسته شد، امیر عبدالاحدخان به صدر ضیا «دست‌خطی فرستاده، مسئله مکتب را پرسید»<sup>۱۲</sup> و از او جوابی به طرفداری همه تشبث‌های جوانان ترقی‌پرور دریافت کرد.

در سنه ۱۳۱۰ قمری / ۱۸۹۳ میلادی، صدر ضیا ختم کتب کرد و از جوانی

خدمت در مقام قضاوت را شروع نمود و طی بیست و هفت سال در بزرگترین تومان و ولایت‌های بخارا، در منصب قاضی شریعت شغل می‌ورزید. قاضی‌گی او هر بار زود به عزل می‌انجامید. چنان که از رساله «سبب انقلاب بخارا» می‌بینیم، اکثراً زود «گناهی» از او می‌گذشت و او را بیکار می‌کردند. وی به بخارا برمی‌گشت و مدتی از نظر امیر دور افتاده، به گفته خودش «تلخکامی معزولی را کشیده، جان کنی بی‌پولی را چشیده، عمر به سر می‌برد».<sup>۱۳</sup>

گاهی علت دور افتادن او از نظر امیر، این بود که عادت به حق‌گویی داشت. این عادت چندین بار باعث رنجش امیر و وزیر و قاضی کلان شده بود. حاجی نعمت‌الله محترم در «تذکره الشعرا»ی خود، در باره صدر ضیا نوشته است: «افسوس از این همه فضل و کمال که بر دوش او صاف حمیده خود طیلسان لابلالی پوشانیده... قدر جلال خود را شکسته، راه منال خویش را بسته... از این جهت است، که... مدتی است در گوشه ناقبولی و زاویه معزولی خزیده، بر این احوال شاکر و بدین اطوار صابر است».<sup>۱۴</sup> محترم از دوستان صدر ضیا بود و بنا بر این، از ناترسی و سرکشی‌های صدر ضیا با افسوس سخن رانده، این صفتها را سبب «معزولی و گوشه‌نشینی» او دانسته است.

از خصوصیت اخلاقی صدر ضیا آن بود که اسب را دوست می‌داشت و طویله خود را به ترتیب طویله ارک امیر نگاه می‌داشت. واقعه‌نویسها به امیر خبر دادند که قاضی شریف‌جان در اسب‌داری از جناب عالی تقلید می‌کند. این هم باعث رنجش امیر و عزل صدر ضیا شده بود.

هنگام داشتن منصب قضاوت نیز همیشه آسوده‌حالی دست نمی‌داد. گاهی تشویش و اضطراب زیاد و روزهای ناگوار پیش می‌آمد. از جمله گفته است که در

یک و نیم سال قضای ولایت ینگه‌قرغان «قرض بسیاری و نسیه بی‌شماری نقد کیسه و عاید روزگار بنده بی‌اعتبار گردیده».<sup>۱۵</sup> در نوشته‌هایش، از جمله در «روزنامه»، ایام خوشنودی از زندگانی خویش که با رضایت حکایت کرده باشد، زیاد نیست. در باره این که در تومان‌ها و ولایتها هنگام قضاوت رفتار او چگونه بوده است، از «روزنامه» و بعضی نوشته‌های دیگر او، چنان که از رساله «سبب انقلاب بخارا» گهگاه معلوماتی به دست می‌آید. امروز که هم «سبب انقلاب بخارا» (در کتاب «نوادری ضیائییه») و هم «روزنامه» چاپ شده است، در باره چگونگی فعالیت صدر ضیا در مسند قضاوت و به دست آوردن معلومات دشوار نیست. خلاصه فعالیت اجتماعی صدر ضیا در مقام قاضی شریعت این است که او خود گفته است:

گاه اجرای شریعت بود و گاهی دفع ظلم

الغرض بیکار نی و کار و باری داشتیم<sup>۱۶</sup>

با کمال اطمینان می‌توان گفت که فعالیت صدر ضیا در قضاوت با آن اصول عمده مبارزه اجتماعی که در محفل ادبی او بر اساس آموزه‌های معارف پروری احمد دانش معین شده بود، سازگاری داشت.

صدر ضیا با وجود آن که بیشتر دور از بخارا می‌زیست، امکان می‌یافت که به ادبیات توجه کند، از احوال نواندیشان ترقی‌خواه بخارا خبردار باشد و به هنگام نیاز به آنها یاری رساند. چنان که صدرالدین عینی پس از چند سال رفتن او از منزل صدر ضیا، در مدرسه بی‌حجره ماند، چند گاه در بخارا جای زیست می‌جست و به گفته خودش «استقامت (اقامت) درون کورته (پیراهن)» داشت. آن وقت صدر ضیا در ولایت نسف (قرشی) قاضی بوده، از آوارگی‌های عینی خبر یافت و از آنجا که او در بخارا از مدرسه کوکلتاش که از مشهورترین مدرسه‌های شهر بود، وقف زیاد داشت،

برای عینی حجره‌ای خرید. عینی در این حجره از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ م. زندگی کرد (۵۸-۱) و سهمیه وقف آن حجره مددعاش او گردید. در این حجره، اکنون موزه عینی قرار دارد.

\*\*\*

در باره مبارزه صدر ضیا بر ضد علمای رسمی جهالت‌پیشه، یک گزارش عبدالرئوف فطرت جالب است. عبدالرئوف فطرت یکی از برجسته‌ترین و فعالترین جدیدان بخارا بود. در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ م. وقتی که در بخارا ارتجاع بالا گرفت و معارف‌پروری تار و مار شد، عبدالرئوف فطرت با بسیاری از معارف‌پروران به سمرقند پناه برد. در سمرقند پس از انقلاب فوریه روسیه، روزنامه‌ای با دو زبان ازبکی و تاجیکی با نام «حریت» چاپ می‌شد. فطرت سردبیر این روزنامه شد و تقریباً در هر شماره، مقاله‌ای چاپ می‌کرد. از جمله در این روزنامه، یک مقاله او با عنوان «بخارا علماسی» («علمای بخارا») به زبان ازبکی به طبع رسیده بود. این مقاله از چند جهت جالب است که ما در این جا فقط یک خبر او را از نظر می‌گذرانیم. فطرت خبر می‌دهد که نابکاری‌های ملا بدرالدین - قاضی کلان بخارا بسیار اوج گرفت و «چند علمای غیرتمند از این کارهای بدرالدین به هیجان آمدند و بر ضد او یک ورقه برآوردند. در سر این ورقه‌نویسها از علمای باغیرت مرحوم مفتی برهان‌الدین سمرقندی ایستاده بودند».

فطرت می‌گوید: «به جای این ذات به سر فرقه استادم آخوند ملا غیاث‌الدین گذشتند ... به جای این ذات (یعنی به جای مفتی برهان‌الدین سمرقندی-م. ش.) به سر فرقه مخالفین قاضی بدرالدین سه ذات آمدند. اینها مرحوم حضرت شیخ‌الاسلام بقاخواجه، دادر (برادر کوچک) استاد مرحوم مصنف و شریف‌جان مخدوم فرزند قاضی کلان عالم بخارا قاضی عبدالشکور بودند».<sup>۱۷</sup>

چنان که می‌بینیم، شریف‌جان مخدوم صدر ضیا، رهبر یک گروه از مخالفین قاضی بدرالدین جاهل جفاکار بوده است. از این بر می‌آید که در دوران روشنگری، بویژه در پایان سده ۱۹ م. و آغاز سده ۲۰ م. در بخارا تلاش و پرخاش علمای پیشقدم با علمای متعصب تیز و تند شده، علمای حق‌جو و حق‌گو، به صورت گروهی و دسته‌ای که گویا تا اندازه‌ای متشکل نیز بوده‌اند، شکل گرفته‌اند. این گروهها چند رهبر و بانی داشته‌اند.

افسوس که از گفته فطرت معلوم نیست که شیخ‌الاسلام بقاخواجه و مصنف و صدر ضیا- هر سه رهبر یک گروه بوده‌اند و به نوبه خود رهبری کرده‌اند، یا هر یک رهبر گروهی بوده‌اند، یعنی سه گروه وجود داشته است و صدر ضیا رهبر یکی از این گروهها بوده است؟

بنده بر این اندیشه‌ام که آن گفته فطرت را به آن معنی باید فهمید که در بین علمای پیشقدم بخارا، یک گروه جسور مخالف به وجود آمده بود که در ابتدا برهان‌الدین سمرقندی رهبر آن بود، سپس بقاخواجه و بعد رهبری به صدر ضیا رسید. یعنی رهبر گروه، هر چند گاه عوض می‌شد و البته، هیئت گروه نیز به مرور زمان کم و بیش تغییر می‌یافت، شاید گاه کلانتر و گاه خردتر می‌شد و ... ولی به هر حال، این گروه چند گاه فعالیت کرد و گروهی استوار بود. به اندیشه بنده، گفته فطرت را به همین معنی باید تفسیر کرد.

در اینجا، مهم آن است که در پایان سده ۱۹ م. و آغاز سده ۲۰ م. در بخارا، نه تنها روحیه مخالفت و قوه‌های مخالف موجود بودند، بلکه آن گاه که بدرالدین بیضایی قاضی کلان بود، یک گروه استوار مخالفین فعالیت داشت و از جمله علمای نامدار زمان، حتی از جمله علمای رسمی (چنان که شیخ‌الاسلام بقاخواجه) چند تن



رهبر آن گروه بودند. صدر ضیا یکی از همان رهبران مخالف بوده است. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که صدر ضیا یکی از تلاشگران جسور ضد علمای مرتجع، ضد جهالت و بی‌عدالتی بوده، در بعضی موارد چنین پرخاشی را رهبری کرده است. مبارزه صدر ضیا، پدیده‌ای از بشردوستی فعال بوده، سنتهای چندساله آن را موافق شرایط بخارای پایان سده ۱۹ م. و آغاز سده ۲۰ م. استوار و محکم ادامه داده است. شکی نیست که فعالیت گروه مخالفان در تحوّل انقلاب فکری در بخارا نقشی مهم داشته است.

**پی‌نوشتها:**

۱. شماره‌هایی که بعد از اقتباس- نقل قول در بین دو قوس آمده، اشاره به کلیات عینی است که شماره اول، رقم جلد و شماره دوم، صفحه آن را نشان می‌دهد.
  ۲. صدرالدین عینی- تاریخ انقلاب بخارا، -دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷، ص. ۲۰.
  ۳. صدرالدین عینی- نمونه ادبیات تاجیک-م، ۱۹۲۶، ص. ۲۸۸.
  ۴. احمد دانش- رساله-دوشنبه: ثروت، ۱۹۹۲، ص. ۵۷.
  ۵. تفصیلات این وحشانیت را پروفسور سعیدجان علی‌اف از گفته یک شاهد واقعه بیان کرده است. نک. سعیدجان علی‌اف - انیتلمس صحیفلر (صفحه‌های فراموش‌ناشدنی).- تاشکند: ازبکستان، ۱۹۸۶، صص. ۸۸-۹۱ (به زبان ازبکی).
- 6. Б. Фафуров. История таджикского народа, т.1.- М.: Госполитиздат. 1949, с. 453.**
۷. ۱ احمد دانش- رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه-دوشنبه: ثروت، ۱۹۹۲، ص. ۲۹.
  ۸. همان اثر، ص. ۸۴.
  ۹. در باره این که مبارزه معارف‌پروران نوعی از مبارزه آزادی‌خواهی ملی نیز بوده است، مراجعه شود به: سبحان امیر- فردوسی و مکتب ادبی احمد دانش-دوشنبه، ۱۹۹۵، ص. ۷؛ محمدجان شکوری- عینی روشنگر تاریخ تاجیکان، خجند: نور معرفت، ۲۰۰۱، صص. ۵۶-۵۷؛ محمدجان شکوری- روشنگر بزرگ- دوشنبه: ادیب، ۲۰۰۶.
- 10. P. Масов. Наследие мангитской власти или о предательстве, трусости, лицемерии и беспринципности.-Душанбе, 2002.**
۱۱. ۱ صدرالدین عینی- تاریخ انقلاب بخارا -دوشنبه، ۱۹۸۷، ص. ۱۳۳.
  ۱۲. همان اثر، ص. ۸۴.
  ۱۳. روزنامه صدر ضیا- تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۲-۲۰۰۳، ص. ۱۵۴.
  ۱۴. تذکره الشعراى محترم، به تصحیح و مقدمه اصغر جانفدا-دوشنبه: دانش، ۱۹۷۵، ص. ۲۱۵.
  ۱۵. روزنامه صدر ضیا. ص. ۱۳۰.
  ۱۶. همان اثر، ص. ۱۸۴.
  ۱۷. ۱ فطرت. بخارا علماسی//حریت، ۱۹۱۷، ر. ۴۸؛ نک.: فطرت. تنلنگن اثرلر (آثار منتخب)، ج. ۳. - تاشکند: معنویت، ۲۰۰۳، ص. ۱۹۶. در این مجموعه فطرت، متن مقاله‌ها از خط فارسی به خط سریلیک ازبکی بسیار پرغلط برگردان شده است. از جمله مصنف را مسنف نوشته‌اند که به گمانم، غلط است. این مجموعه فطرت را دوست عزیزم پیوند گل‌مراذزاده در دسترس من گذاشت که از او سپاسگزارم.